

استقامت و رجوعت و مانند این.

و چون ازین لفظها کرانه همی جستیم، گرانی حال همی آمد و نیز به شرح حاجت می بود؛ بل هر عبارتی از تازی کی اندرین کتاب موجودست عامی اُمی معنی آن به پنج روز نتواند^۴ دانستن؛ و نیز آنکس کی این قدر نداند، اگر ازین علم شریف بی بهره ماند، رواست و بیشتر عملها را مثال و میزان یاد کردم تا بر درستی عمل حجت بود و راه نمونی کند به آموختن؛ و از بهر آن به لفظ پارسی کردم چی اندرین نوع به تازی بسیار است و منجم را با لغت تازی دانستن بس شغلی نیست و دانستم کی اگر به پارسی نبود، بیشتر مردم را تمناً افتادی کی به پارسی بایستی تا فایده بیشتر حاصل آمدی و اگر کسی نقل کردی این کتاب را باطل شدی؛ وجه صواب آن دیدم کی هم برین گونه تمام گردانم؛ واللّٰه المعین.»

پی نوشتها:

۱. عُمری (عُمر + یاء مصدری): غافل و نادان بودن.

فردوسی می گوید:

هر آنکس که دارد روانش خرد جهان را به عُمری همی نسپرد

۲. در دستنوشته: سخنهای.

۳. در دستنوشته: نامهای.

۴. در دستنوشته: بتواند.

چهارم آنچه هر فصلی را چیزی بر و بندند از نامهای مخالف و رایجهای متفاوت و عملهای مشکل تا دل نفور شود و طبع خستگی یابد و اگر راه آسانی مانند خود آن هیچ بکار نیاید؛ و از همه طرفه تر آن است که چون کتابی به پارسی کنند گویند: از بهر آن بدین عبارت نهادیم تا آنکس کی تازی نداند بی بهره نماند. پس سخنهایی^۲ همی گویند دری ویژه مطلق کی از تازی دشوارترست و اگر به سخنهای متداول گوید، دانستن آسانتر بود و از همه گرانی حذر کرده و عیبی ندانم کی اندر تألیف سخن او آید؛ پس اگر مقصود سخن دری است روا بود، و ای سبحان الله اندرین علم چه بکارست! چی بحقیقت آن وقت نکت بر اختصار و عملهای آسان مفرد گردانید، چندان حاصل آید کی بهترین علمی؛ و از علمهای آسان مفرد گردانید، ادیان طب است و نجوم لکن اگر طبیبی سهوی کند، اندر خون یکی شود و اگر این سهو بر منجم افتد، هیچ زیان نیست؛ و اندک این علم با منفعت است و از اندکی آن گشتن و تباه گردانیدن است.

پس طریق و راه نمودن علم و عملی بر وجهی مختصر بر گرفتیم و لفظی مستعمل بکار آوردیم؛ چی خود نامهایی^۳ همی آید کی مستعمل شد است و طبع هر کس فرا پذیرفته چون وسط و مرکز و خاصه و تعدیل و اوج و ارتفاع و همچنین چون تشریق و تعزب و



از کارها میانه طلب

شجاعت بد آمد، اما میانه او چنان است که مرد بکوشد و مجهود بذل کند آن وقت که ببايد و آنجا که نباید و چندانکه باید. عقلا دانند که این نیک است. و همچنین یک طرف سخاوت تَبذیر است و قرآن مجید به نکوهش این طرف ناطق است، و دیگر طرفش بخل و خست است و شرع را در نکوهش این طرف مبالغتهاست. اما میانه سخاوت یعنی که آن وقت بخشد و آنجا بخشد که ببايد و آن را بخشد که ببايد و چنان بخشد که ببايد و چندان بخشد که ببايد، نیک است و دیگر چیزها را از این قیاس می باید کرد.

این مثل آنجا باید گفت که کسی را در کارها به اقتصاد و اعتدال خوانی و از دو طرف افراط و تفریط منع کنی چنانکه ارباب عقول پسندند.

مأخذ: [لطایف الامثال و طرایف الاقوال، ص ۷۸].

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها میانه اوست. پارسیان این مثل چنین گویند که: «از کارها میانه طلب».

و سید امام اسماعیل گرگانی کتابی کرده است به پارسی به شرح این مثل، و آن مثالها که در آن کتاب آورده است یکی این است که شجاعت را [که] کاری عظیم و سیرتی شریف است، دو طرف است و میانه، یک طرفش جنون و تهوور است و آن چنان باشد که یک تن مثلاً خویشتن به هزار مرد مبارز افکند تا کشته شود، عقلا دانند که این بد است، و دیگر طرفش جبن و بی حمیتی است و آن چنان باشد که اگر یک مرد پیش آید و خواهد که او را بکشد و مال و محارمش را ببرد، این مرد دفع نکند و به قدر طاقت نکوشد و از جبن و بی حمیتی تن در دهد تا کشته گردد و مال و محارمش را ببرد تا به دست بیگانه ای افتد. عقلا دانند که این هم بد است. پس هر دو طرف